

آذربایجان و روشنفکر ایرانی (۳)

محمود افشار یزدی

آیدین صادقی

در دو مورد گذشته به بیان دیدگاههای مرحوم جلال آل احمد و دکتر جواد شیخ الاسلامی در مورد آذربایجان پرداخته شد. در این مورد نیز به معرفی و بیان دیدگاههای دکتر محمود افشار یزدی خواهیم پرداخت که در طول زندگی طولانی خود (حدود ۹۰ سال) با استفاده از امکانات مناسب مالی و اجتماعی - سیاسی که در اختیار داشت، آنها را بصورت گسترده بیان داشت.

محمود افشار فرزند حاج محمد صادق افشار یزدی در سال ۱۲۷۲ هجری شمسی در شهرستان یزد به دنیا آمد. پدر وی یکی از تجار و بازرگانان یزد بود و با توجه به امکانات و وسع مالی خود، فرزند خود را جهت تحصیل به همراه برادر خود به بمبئی هندوستان فرستاد و نامبرده در مدرسه انگلیسی آن شهر به تحصیل پرداخت. بعد از مراجعت از هند، محمود افشار به تهران رفت و در آنجا در مدرسه علوم سیاسی که بهترین مدرسه آن زمان ایران بود به تحصیل پرداخت. وی سپس برای تحصیلات عالی راهی اروپا شد و گواهی نامه کلژ علمی سوزان، دیپلمهای (لیسانس و دکترا) را از آن دانشگاه دریافت کرد (۱).

او پس از فراغت از تحصیل و بازگشت از اروپا به ایران، در مدارس دارالفنون، نظام و علوم سیاسی و مدرسه عالی تجارت در تهران به تدریس می‌پردازد و به مدیریت مدرسه عالی تجارت و ریاست اداره حقوقی و اقتصادی وزارت دارایی می‌رسد. پس از آن به مستشاری دیوان عالی تمیز (دیوان کشور) انتخاب و سپس به معاونت وزارت فرهنگ برگزیده می‌شود و در این زمان تصدی این پست اخیر به علت مطالبی که در مجمع "حزب زنان ایران" با موضوع "زن در شعر و اجتماع" اظهار می‌کند به خواست صدرالاشراف نخست وزیر وقت مجبور به استعفا می‌گردد. وی پس از این مسئله به کلی از کارهای دولتی دست می‌کشد و به سیر و سیاحت در اطراف و اکناف عالم می‌پردازد و با نوشته‌های خود به بیان دیدگاههای خاص خویش می‌پردازد (۲).

محمود افشار با چاپ و انتشار مجله آینده در سال ۱۳۰۴ ه.ش، به مدت چند دهه دیدگاهها و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی خود را بیان داشت و علاوه بر این با چاپ دهها جلد کتاب خود و دیگران که دیدگاههای خاص سیاسی، فرهنگی و اجتماعی همسو با وی داشتند، نقش به‌سزایی را در جهت دهی فکری مردم و بالاخص قشر به اصطلاح روشنفکر

ایرانی ایفا نمود. از آنجا که بررسی بینشهای سیاسی و اجتماعی نامبرده، خارج از موضوع بحث و مقاله ماست، لذا از پرداختن به این موارد دوری می‌کنیم و فقط به بررسی دیدگاههای وی در مورد آذربایجان، زبان فارسی، وحدت ملی ایران و مسائل قومیتها و ملیتهای ایرانی از نظر وی می‌پردازیم.

“وحدت ملی” شعاری است که پس از برجیده‌شدن سلسله قاجار و به روی کار آمدن رضاخان، به عنوان یک اصطلاح سیاسی نوین وارد فرهنگ سیاسی ایران گردید. زیرا قبل از روی کار آمدن رضاخان، ایران به عنوان یک کشور کثیرالمله شناخته می‌شد و از اینرو بود که موقع نوشته شدن قانون اساسی مشروطیت، وقتی به مسئله زبان رسمی کشور می‌رسند سکوت اختیار می‌نمایند.

همانطور که اشاره شد “وحدت ملی” یکی از دغدغه‌های محمود افشار در طول زندگی بوده‌است. دکتر محمود کامکار پارسی در این باره می‌نویسد: “روحیه دکتر افشار از جنبه‌های گوناگون قابل دقت و ملاحظه است، مخصوصاً از نظر وحدت ملی و علاقه مفروطی که به این امر نشان می‌دهد روحیه او را از جنبه‌های دیگر برجسته‌تر و بزرگتر می‌بینیم... هرکس با او روبرو شود و در سیمای او بنگرد، پرتو آفتاب وحدت ملی ایران که در پیشانی‌اش هویداست، چشمش را خیره می‌کند” (۳).

از آنجا که صغر سن به ما اجازه دیدار را با ایشان نداده تا بتوانیم با نگرستن در سیمای او پرتو آفتاب وحدت ملی ایران را در پیشانی‌شان ببینیم، با مراجعه به نوشته‌ها و مقالات و کتب ایشان سعی خواهیم کرد با ایشان بیشتر آشنا شویم تا بلکه چشمانمان از نگرستن به این نوشته‌ها خیره گردد.

از آنجا که تحصیلات محمود افشار در سیاست بوده، لذا تعاریف وی از اصطلاحات سیاسی می‌تواند با یک بینش و آگاهی کامل صورت گیرد. ایشان در تعریف وحدت ملی و اصول ملیت معتقدند که: “وحدت ملی و اصول ملیت، در قرون و ممالک مختلف واحد مقیاس مشترک ندارد، گاهی مذهب، زمانی نژاد، یا در جایی زبان و جایی دیگر وحدت تاریخ یا اشتراک منافع اقتصادی تشکیل ملت داده است. عامل دیگری که در تشکیل قومیت خیلی مؤثر است آب و هوا و اوضاع طبیعت است” (۴). در جای دیگر وی مقصود خود از ملیت ایرانی را چنین بیان می‌کند: “مقصود من از ملیت ایران تمام مردمی است که از نژاد ایرانی در ایران یا خارج از آن توطن دارند، از جمله پارسیان مقیم هند را اگرچه قرن‌هاست از ایران مهاجرت کرده‌اند جزء این ملت می‌دانم” (۵). می‌بینیم که از دیدگاه

ایشان لازمه داشتن ملیت ایرانی این است که از نژاد ایرانی باشید. در مورد خود نژاد ایرانی نیز بحث خاصی وجود دارد که بطور گذرا در این قسمت به آن می‌پردازیم.



محققان و دانشمندان علم ژنتیک بر این باورند که در جهان امروز هیچ ملتی را نمی‌توان یافت که از نژاد خالص برخوردار باشد. زیرا در اثر جنگها، ازدواجهای گسترده در طول تاریخ و ...، نژادهای مختلف با هم آمیزش پیدا کرده‌اند. در خود ایران نیز با توجه به اینکه ترکها، عربها، فارسها و ... که هر کدام منتسب به نژاد خاصی هستند زندگی می‌کنند، صحبت از نژاد ایرانی بعنوان یک نژاد، غیرعلمی است.

پس واضح است که صحبت از نژاد ایرانی از لحاظ علم ژنتیک بی‌مورد است. اگر نژاد ایرانی را معادل نژاد آریائی بگیریم که مقصود آقای افشار هم چنین بوده، بحث وارد مرحله دیگری می‌شود که بنا به ضرورت به آن می‌پردازیم.

وی یکی از مشخصه‌های ملیت ایرانی را نژاد آریائی دانسته و می‌نویسند: "ملیت ایرانی به واسطه تاریخ پر افتخار چندین هزار ساله و نژاد ممتاز آریائی(!!!؟؟) از همسایه‌های زردپوست و عربهای سامی مشخص است" (۶). از مطالب بالا به آشکار می‌توان دید منظور ایشان از نژاد ایرانی همان نژاد آریائی بوده است و از آنجا که آنرا مجزا از نژادهای عرب (سامی) و ترکها (زرد!!!) می‌داند، پس می‌توان استنتاج کرد در ملیت ایرانی که ایشان تعریف می‌کنند جایی برای ترک و عرب وجود ندارد و لذا اعراب و ترکهای ساکن در ایران نمی‌توانند در داخل ملیت و ملت ایران جای گیرند. از طرفی باید توجه کرد که نژاد آریائی که ایشان و دیگران به آن اشاره می‌کنند یک توهم تاریخی بوده و اصولاً ما نژادی بنام نژاد آریائی نداریم.

ناصر پور پیرار در کتاب "دوازده قرن سکوت" خود به این مسئله اشاره می‌کند که: "معروف‌ترین و به همان نسبت بی‌نشان‌ترین این حدسیات، اصطلاح "آریائی" و ترکیب لفظ "هند و اروپائی" و "هند و ژرمنی" است که علی‌رغم

بیش از دو سده جستجو، هنوز فاقد اعتبار تاریخی، جغرافیایی و زبانشناختی است و چندان چیزی در حد انتظار کاربران این الفاظ، بدست نداریم.” (۷)

ناصر پورپیرار در این کتاب با آوردن نوشته‌ها و گفته‌های مورخین زیادی نشان داده است که اگر این همه زبان‌شناس و باستان‌شناس و نژادشناس و غیره با بکار بردن (بستن) معلوماتی واحد، نتایجی اینچنین متناقض می‌گیرند، پس اصولاً در اصل اندیشه و در روشها نقصی وجود دارد. ایشان می‌نویسند: “بیش از دو سده کوشش بی سرانجام و دو – سه دهه سکوت و ردیه‌نویسی، ذره‌ای بازنگری در تئوری لجوج و نژادپرستانه «آریا محوری» در این نوشته پدید نیاورده است. هر چند ایشان مسلماً نمی‌توانند توضیح دهند که این هند و اروپائیان، در خواستگاه فرضی ایشان با چه نشانه‌هایی در چنان مرحله‌ای از رشد اجتماعی و فرهنگی می‌زیسته‌اند، مرکز اتحادیه بزرگشان در کدام شهر و یا حتی واحه شناخته شده بوده است. چرا مجبور به مهاجرت شده‌اند و به چه دلیل هیچ گروهی از آنها پس از مهاجرت در محل کهن خود باقی نمانده‌اند که امروزه قابل شناسائی باشند و اگر اقلیم آنان از نظر زیستی چنین بی‌ارزش بوده که تا آخرین نفر از آن گریخته‌اند، پس اصولاً چنان تجمعی در چنین اقلیمی چگونه پدید آمده است ” (۸).

همانطوری که در مطالب بالا هم اشاره شد وجود نژادی بنام آریائی که این همه به آن پرداخته‌اند متنفی و یا حداقل مشکوک است. از اینرو نمی‌دانیم از کجا آقای افشار و همفکران ایشان، نژاد آریایی خیالی را ممتاز از نژادهای زرد پوست و سامی تشخیص داده‌اند؟ اعتقاد به برتری نژادی و ملی آیا همان چیزی نیست که در دنیا به نام نژاد پرستی می‌شناسند و آنرا محکوم می‌نمایند؟ در این اسلامی که ما به آن اعتقاد داریم کلیه انسانها اعم از زرد، سفید، سیاه و سرخ بدون توجه به رنگ پوست و زبانشان با هم برابر دانسته شده‌اند و تنها وجه برتری و تمایز بین آنها به تقوی و ایمانشان انست، اعتقاد به همین برتری نژاد فرضی آریائی بود که هیتلری در آلمان ظهور کردن و حدود ۳۰ میلیون انسان و میلیاردها دلار سرمایه را نابود ساخت. بر فرض نادرست اگر به برتری نژادی هم اعتقاد داشته باشیم به یقین این برتری از آن نژاد آریایی فرضی نخواهد بود که بنا به شواهد موجود، ابتدائی ترین وسایل زندگی و جنگی را از ترکهای به اصلاح ایشان از نژاد پست (!؟) آموخته و بدست آورده اند!!

اعتقاد به نژاد آریایی به عنوان نژاد ایرانی باعث پیدایش شعار “کشور واحد، نژاد واحد، زبان واحد” در دوران حکومت پهلوی شد و وحدت ملی ایران نیز بر این اساس تعریف گشت. از آنجا که به غیر از فارسها، ترکها و عربها نیز در این کشور وجود داشتند، اقدامات گسترده‌ای صورت گرفت تا وحدت ملی ایران بر اساس نژاد آریایی فرضی و زبان فارسی

شکل گیرد. در این میان، ترکها به عنوان اکثریت آماج شدیدترین این اقدامات قرار گرفتند که به نمونه‌های آن که اکثراً بر اساس دیدگاه محمود افشار است، اشاره می‌کنیم:

۱- **ارائه نظریه ترک نبودن مردم آذربایجان:** کسروی با ارائه رساله‌آذری یا زبان باستان آذربایگان جزو اولین کسانی است که آذری زبان بودن مردم آذربایجان را مطرح کرد. (در مورد ماهیت کسروی و نظریه آذری زبان بودن مردم آذربایجان بطور مفصل در شماره‌های بعدی به بحث خواهیم پرداخت.) بر اساس این دیدگاه زبان مردم آذربایجان از دیرباز آذری بوده که این آذری لهجه ای از زبان فارسی است و اما گذر زمان و حمله مغولان وحشی به ایران و همجوار بودن با مناطق ترک نشین، زبان منطقه را عوض کرده است. محمود افشار در این باره معتقدند که "زبان آذری که شعبه‌ای از زبان فارسی بوده و تا چند صد سال پیش یعنی قبل از فتنه مغول در آذربایجان تکلم می‌شده، یا زبان فارسی که در نواحی ترک زبان فعلی افغانستان مسلماً پیش از هجوم ترکها معمول بوده است" [۹] و یا در جای دیگر می‌نویسد: "از آثار هجوم وحشیانه نژادهای تورانی که بیشتر از دیگر خرابی‌های آنها در ملت ما اثر گذاشته و چون خنجر زهر آگینی در دل و پهلوی کشور ما فرورفته است زبان ترکی است که نه تنها در آذربایجان و زنجان بلکه تا حدود قزوین و همدان نفوذ کرده، حتی در اندرون کشور در قلب فارسی که مهد [تمدن] ایران بوده است، سایه هولناک خود را بر سیاه چادرهای ایلات قشقائی و دیگر ایلات افکنده و همواره چون گاز انبری در شمال و غرب ایران از قفقاز و آسیای صغیر مخفیانه دهان برای بلعیدن باز کرده است" [۱۰].

مشخص است که بیان کلمات مغولان وحشی و یا هجوم وحشیانه نژادهای تورانی نشانگر عصبانیت و کینه وافر است که محمود افشار نسبت به زبان ترکی دارد. در مورد اینکه آیا مغولان و نژادهای تورانی وحشی!! آورنده و تحمیل کننده زبان ترکی به مناطق ترک نشین ایران بوده‌اند، می‌توان بصورت گسترده بحث کرد و از آنجا که مقالات مختلفی در این باره در نشریات مختلف ارائه شده است از این کار دوری می‌جوئیم و فقط چند سؤال را جهت روشن شدن بیشتر مسئله مطرح می‌کنیم. اولاً اینکه چگونه اقوام وحشی مغول و نژادهای تورانی که به اعتقاد اکثریت همفکران محمود افشار وحشی بوده و هیچ فرهنگ مترقی نداشته‌اند توانسته‌اند در آن زمان و با آن امکانات کم، زبان ترکی را به مناطقی از کشور تحمیل کنند ولی در طول هفتاد سال گذشته همفکران آقای افشار با این همه امکانات دولتی همچون رادیو و تلویزیون و این همه مجله و نشریه و مدرسه موفق به تعویض زبان ترکی با فارسی نشده‌اند که هیچ، امروزه شاهد رشد روزافزون علاقه مردم آذربایجان نسبت به زبان مادری خود یعنی ترکی آذربایجانی هستیم. ثانیاً چه کسی گفته است که زبان مغولها ترکی بوده‌است؟ حال آنکه می‌دانیم زبان مغولی غیر از زبان ترکی است. ثالثاً اگر مغولها قادر به تعویض و تحمیل زبان

ترکی به آذربایجان و نواحی غرب کشور شده‌اند، جای این سؤال وجود دارد که چرا نتوانسته‌اند مناطق شرقی ایران را که حملات خود را از آن طرف به ایران آغاز نموده‌اند این تأثیر را بگذارند و زبان آنها را ترکی کنند! رابعاً به فرض محال که مغولها و نژادهای تورانی زبان این مناطق را عوض کرده‌اند، پس چگونه است که در روستاهای دور دست مناطق آذربایجان، زبان ترکی صحبت شده، زبان ترکی اصیل است و کلمات خارجی همچون کلمات فارسی و عربی کمتر به زبان آنها وارد شده است؟ این در حالیست که باید بر عکس باشد و در زبان گفتاری آنها شاهد وجود انواع گسترده زبان گمنام آذری و یا به عبارتی فارسی باشیم.

۲- **تلاش در جهت حذف هویت تاریخی و فرهنگی مردم آذربایجان:** حذف هویت فرهنگی و تحریف تاریخ مردم آذربایجان و ترک ایران، سیاست آشکار و پنهان دیگری بود که در طی هفتاد سال گذشته بر علیه ملت آذربایجان و ترک به کار گرفته شده است. حذف هویت فرهنگی بدون تحقیر فرهنگی هرگز نمی‌تواند موفق شود. اولین گام در جهت تحقیر فرهنگی، انتساب ترک به اقوام مغول است که از دیدگاه و منظر مردم ایران وحشی و خونخوار هستند. بدیهی است کسی که آشنائی دقیق با تاریخ و فرهنگ خود ندارد، اولین و راحت‌ترین راه که همان تسلیم و بری جوئی از مغولان و اقوام به اصطلاح وحشی است را انتخاب می‌کند و از اینکه خود را ترک خطاب کند، خجالت بکشد. محمود افشار در جائی از فرط عصبانیت و برای تحقیر بیشتر زبان ترکی، آنرا همچون میکروب و انگلی می‌داند که باید آذربایجان را از شر آن ضد عفونی کرد: "باید به وسیله ترویج زبان فارسی و آموختن تاریخ ایران، به یک کلمه توسعه معارف ملی در آذربایجان، آن ایالت را ضد عفونی کرد" [۱۱]. و یا در جای دیگر می‌نویسند: "با کمال پر روئی معتقدند که مولوی و نظامی و عده کثیری از شعرای ایران و رجال نامی آن ترک بوده‌اند. به عقیده آنها تقی زاده، تیمور تاش، مستشارالدوله، نصرت الدوله و غیره همه ترک هستند! استغفر... نگارنده نیز به نظر آنها ترک هستم! این حرف را بارها مصلحین ترک مقیم اروپا با کمال بی‌باکی و پروروئی به خود من و به هموطنان آذربایجانی ما گفته‌اند و جواب دندان شکن شنیده اند... البته سوء تفاهم نشود مقصود ما از ترک، عثمانیها و سایر اقوام ترکی نژاد زرد پوست است نه هموطنان آذربایجانی که ایرانی اصل بوده و به طور غلط به آنها ترک می‌گویند" [۱۲]. در ادامه این مقاله اخیر خود (خطرهای سیاسی) برای تحقیر هر چه بیشتر ترکها یکی از اشعار شعرای معاصر را می‌آورد که بصورت زیر است:

"یک روز نویسند که زردشت بود ترک
یک روز بیالید که از ماست نظامی
آن قوم که از علم و ادب بهره ندارد
حاصل چه ز دزدیدن انساب و اسامی

در آن همه اعصار کهن الفت ترک
هم زند و اوستاست کنون شهرة آفاق
زردشت و نظامی زچه ترکی سرودند
یا دعوی بیجای شما جمله دروغ است
غارتگری و دزدی هی کار شما بود
چیزی نشد اظهار ز مردان گرامی
هم خمسه بود در کف هر عارف و عامی
با آن همه دانشوری و نغز کلامی
یا عار شمردند به خود ننگ عوامی
امانه ز پیغمبر از مردم نامی " [۱۳]

در مقاله دیگری برای تحقیر زبان ترکی شعری از عارف قزوینی نقل می کند که به یقین دیدگاه قزوینی مورد تأیید وی نیز است:

"مرا قومیت ز زردشت و گشتاسب بود محکم
بکن ترک زبان ترک کز تاریخ خون من از
برغم آنکه با ملیت ما دشمن است ای دوست
تو باید عذر این ناخوانده مهمان را از این منزل بخواهی،
زبانی کو ندارد جز زبان کاری، بیر او را
دعا کن یادگار دوره ننگین چنگیزی
تو گر کور و کر و لال خمش باشی از این بهتر
به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم
لاله گون رود ارس دشت مغان دارم
مکن منعم که در جان دشمنی با این زبان دارم
دزد را من دوست تر زین میهمان دارم
برای قطعش از تیغ زبان خوش امتحان دارم
برادر کشتگی با دوره چنگیزیان دارم
که گوئی از زبان ترک و ... این نشان دارم" [۱۴].

خواننده محترم بهتر از هر کس دیگری می تواند عمق کینه و دشمنی محمود افشار را نسبت به زبان ترکی از مطالب بالا تشخیص دهد. کسی نیست از این آقا و همفکرانش پرسد که به فرض محال اصلاً ترکها و مغولهای به قول شما وحشی این زبان را به مردم آذربایجان تحمیل کرده اند، آیا شایسته است به زبانی که بیش از نیمی از مردم ایران به آن صحبت می کنند اینگونه بتازید و حمله کنید. ترکها چگونه اقوام وحشی بوده اند که سومین زبان قانونمند دنیا را بوجود آورده اند ولی شما اقوام متمدن با فرهنگ و با شعور صاحب زبانی هستید که در رتبه پائین تر از سی قرار دارد؟ سؤال دیگر اینکه مگر آباء و اجداد شماها حمله نکرده اند و غارت نکرده اند که فقط از حمله ترکها و مغولها صحبت می کنید و آنها را وحشی می خوانید؟ همه می دانند که منطق آن زمان چنین بود که هرکس زور بیشتری داشت حمله می کرد و غنایم بدست می آورد. مگر خود شماها در کتابهای تاریخ راهنمایی و دبیرستان نوشته اید که مغولها به علت آنکه دهها بازرگان آنها توسط نگهبانان مرزی ایران کشته شده و اموالشان غارت شد و سپس وقتی شاه ایران از مجازات عاملان کوتاهی کرد به ایران حمله کردند؟ چطور است که کشتن بازرگانان بی دفاع توحش نیست ولی حمله مغولها توحش است؟ البته ما قصد دفاع از مغولها و دیگران را نداریم و فقط خواستیم نشان دهیم که منطق آن دوره چنین بوده است.

علاوه بر تحقیر فرهنگی، تحریف تاریخ یکی از سیاستهای کثیف دیگری بود که از آغاز حکومت ننگین پهلوی با اقدامات گوناگون صورت گرفت. اقوام خیالی آریائی ۲۹۰۰ سال پیش از مکانی خیالی واقع در شمال کوچ کرده و سپس وارد فلات ایران گردیدند و ... کسی نیست بپرسد که قبل از آن در این سرزمین چه بوده است و آیا قبل از آن اقوام و قبائل دیگری هم در این سرزمین بوده‌اند و یا خیر؟ اگر بوده‌اند چه کسانی بوده‌اند، زبانشان چه بوده است؟ و دهها سؤال دیگر.

آری آغاز شاهنشاهی کوروش کبیر! به عنوان آغاز تاریخ ایران رقم زده شد. کوروش که پدر بزرگ خود "آستیاک" را به خیانت از سلطنت خلع و کشته بود، چنان عظمت دروغین یافت که گویی پیامبر زمان خود بوده است. در این تاریخ نوظهور دیگر، جایگاهی برای ترکها وجود نداشت و فقط قبائل و اقوام وحشی به نام مغول و ترک وجود داشته‌اند که به ایران حمله کرده و قوم اصیل فارسی آریائی نژاد را در بعضی از مناطق از اصالت خود خارج کردند. برای یافتن تاریخ واقعی، خواننده گرامی را به کتاب ارزشمند و وزین "تاریخ دبرین ترکهای ایران - نوشته دکتر محمد تقی زهتابی" و "دوازده قرن سکوت - نوشته ناصرپور پیرار" و دیگران تاریخ نویسان با وجدان ارجاع می‌دهم.

سیاست حذف هویت فرهنگی تنها مختص زبان ترکی و تاریخ آذربایجان و ترکها نبوده، بلکه تا بدانجا پیش رفته که حتی شامل خود آذربایجان و لباسهای بومی شده است. محمود افشار از نام آذربایجان و لباسهای بومی به عنوان خطر برای استقلال و تمامیت ایران نام می‌برد. وی در این باره می‌نویسد: "می‌خواهند به عنوان تاریخی بودن اسامی آذربایجان و کردستان و بلوچستان را روی استانها بگذارند. یا لباسهای کردی و ترکمنی و غیره ترویج می‌شود، حتی روز پیش در یک مهمانی رسمی صحبت از بیرق و علامت "آرم" مخصوص برای استانها کردند! رادیو به زبانهای محلی دارد سخن می‌دهد، صحبت از استقلال فرهنگ در شهرستانها میکنند!... باید متوجه بود هر چیزی که بوی

برآید، برای وحدت ملی

خطر دارد" [۱۵]. این

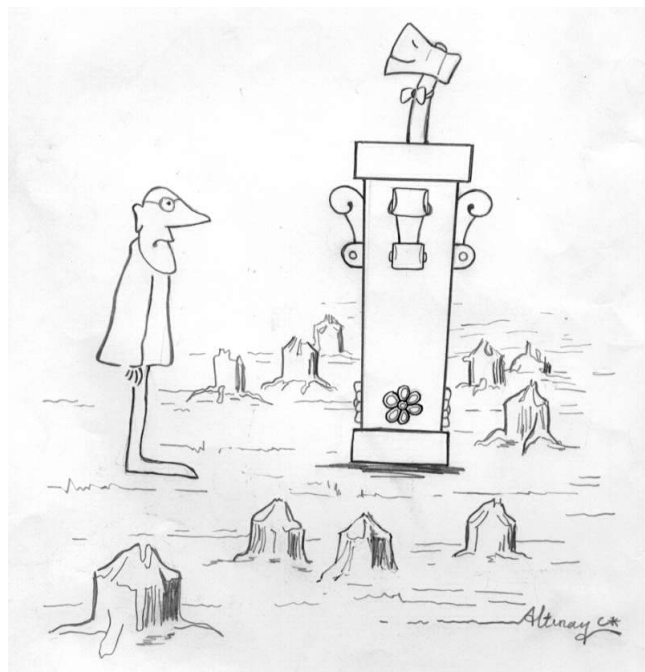
آشکار است که دل هر

آورد. آیا حذف نام مناطق،

بومی، حذف زبان محلی

منظور و اساس دیدگاه

را تشکیل می‌دهد. همان



استقلال داخلی از آن

و استقلال و تمامیت ایران

سخنان آنچنان واضح و

انسان منطقی را به درد می

حذف فرهنگ و لباس

اقوام و ملل غیر فارسی که

محمود افشار و همفکران او

چیزی نیست که از آن به عنوان تهاجم فرهنگی یا شیخون فرهنگی و یا به عینه تبعیض فرهنگی یاد می‌کنیم؟ به یقین نتیجه این دیدگاهها و تفکرات همان چیزی است که ما امروز شاهد آن هستیم. به بهانه استان شدن اردبیل و یا زنگان نام آذربایجان را از روی آنها بر می‌دارند تا نسل آینده خود را آذربایجانی نداند و هر چقدر می‌توانند آذربایجان را کوچکتر و کوچکتر کنند. غافل از اینکه، نسلی جدید از میان مردم مظلوم آذربایجان بر می‌خیزد و تمام این نقشه‌ها را بر باد می‌دهد و حقوق ملی خود را باز می‌ستاند.

البته دیدگاههای حذفی محمود افشار مختص ترکهای آذربایجان نیست بلکه همین دیدگاهها را نسبت به اعراب هم دارد. او در این باره می‌نویسد: "مسلماً حکومت مرکزی نباید به این اندازه قناعت نماید. بلکه سزاوار است تدبیرهای لازم را بیندیشد تا مردم خودشان از حیث جا زبان، خوی و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشند" [۱۶]. و یا در جای دیگر سیاست تحقیر را آنچنان پیش می‌برد که حتی نمی‌تواند ملاحظات معمول سیاسی را در مورد ترکمنها رعایت کند و در مورد آنها می‌نویسد: "ترکمنها همیشه اسباب زحمت دولت ایران بوده‌اند و می‌توان آنها را بدترین طوایف این مملکت دانست" [۱۷].

۳- ارائه دیدگاه نظریه پان ایرانیسم و یا به عبارتی پان‌فارسیسم: پان ایرانیسم یکی از تئوریه‌ها و نظریاتی بوده که طرفداران خاص خود را در طول چند دهه گذشته و حال داشته و دارد. اگر چه گروه معدودی از سیاستمداران و متفکران ایرانی بطور آشکار و علنی از این دیدگاه حمایت کرده و می‌کند، ولی سیاستهای حکومتها و دولتها در همه حال و در جهت‌گیریهای کلان، مدافع و مروج این سیاست و دیدگاه بوده است. از طرف نویسندگان بسیاری این تفکر مورد حمایت قرار گرفته و چه بسا تاریخ‌نویسان و پژوهندگان و مدافعان زبان فارسی که در راستای آن قلم فرسایی کرده و شاعران خاصی به حمایتش اشعاری را بیان داشته‌اند. شاید برای هر کسی این سؤال پیش بیاید که پان ایرانیسم اصولاً برای اولین بار از طرف چه کسی مطرح شده و هدف اساسی از آن چه بوده است. محمود افشار در مورد ارائه دهنده نظریه پان ایرانیسم می‌نویسد: "من اول کسی بودم که موضوع پان ایرانیسم را نه تنها در مجله آینده، بلکه سالها قبل از پیدایش آن در جرائد دیگر ضمن مقالاتی عنوان کردم" [۱۸]. هفته نامه "تهران مصور" در شماره ۴۲۰ خود در ۸ شهریور ۱۳۳۰ زیر عنوان پان ایرانیسم ضمن تأیید این مسئله می‌نویسد: "حزب پان ایرانیست از جوانهای احساساتی و متعصب تشکیل یافته و عقیده دارد که باید هفده شهر قفقاز و قسمتی از هندوستان و غیره به ایران ملحق شود. نخستین باری که اسم پان ایرانیسم عنوان شد حدود ۲۵ سال پیش بود که دکتر افشار مدیر مجله آینده صحبت از اتحاد میان ایران و افغانستان را به میان آورد و از مشکلاتی که در این کار هست سخن راند و طرفدارانی هم پیدا کرد."

همانگونه که مشاهده شد محمود افشار یزدی اولین کسی است که تفکر و لفظ سیاسی پان‌ایرانیسم را بیان کرد. وی در مورد دیدگاه پان‌ایرانیسم می‌نویسد: «پان‌ایرانیسم در نظر من باید ایده‌آل یا هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد» [۱۹]. بدیهی است که از این دیدگاه می‌توان براحتی نتیجه گرفت که در پان‌ایرانیسم نقطه اشتراک زبان فارسی است و از اینرو پان‌ایرانیسم مورد تعریف محمود افشار را می‌توان پان‌فاریسم هم نامید.

محمود افشار تمام افکار و اندیشه‌های خود را با مسائلی چون وحدت ملی، خطر زرد و خطر نژادهای سامی و تورانی توجیه می‌کند، بطوریکه اشتراک مساعی مورد نظر خود در تعریف پان‌ایرانیسم را این چنین توضیح می‌دهد «اشتراک مساعی در برابر خطرهای نژادهای تورانی و سامی و غیره که از اطراف تهدید می‌کنند، یعنی همه ایرانی نژادان [!؟]. باید بدانیم که کمابیش مواجهیم با خطر زرد، ما مستقیماً از طرف مغرب [منظور از طرف آذربایجان] و شما [افغانها] از جانب شمال، بعضی هم تا نیمه در این سیلاب هولناک فرو رفته‌ایم» [۲۰].

همگان می‌دانیم که بعد از گذشت مدت نیم قرن از مطرح شدن خطر زرد ترکهای تورانی و خطر عربهای سامی نژاد، شاهد استفاده از همین حربه‌ها برای سرپوش گذاشتن به عدم اعطای حقوق قومیتها و ملیتهای غیر فارسی در ایران هستیم. بهانه‌ای که هیچ توجیهی منطقی، قانونی، شرعی و انسانی ندارد. این دیدگاه و بینش به این می‌ماند که شما بدهی خود را به کسی که به او بدهکارید به بهانه اینکه اگر او این پول را بگیرد ممکن است مشروب بخرد و بنوشد و مست کند و آدمی را بکشد نمی‌دهید. هر چقدر که توجیه شما برای عدم دادن بدهی خود بی‌منطق و غیر قابل قبول است، عدم اعطای حقوق قومیتها و ملیتهای غیر فارسی به بهانه خطرهای زرد و سیاه و یا تجزیه طلبی و پان‌تورانیسم و پان‌عربیسم بی‌منطق و غیر قابل قبول است و جزء مواردی است که در دنیا از آن به عنوان «نقض حقوق بشر» نام برده می‌شود و کشورهای زیادی به خاطر آن محکوم می‌گردند.

محمود افشار که به گفته دکتر محمود کامکار پارسی که همواره دلش برای وحدت ملی ایران می‌تپد معتقد است که این وحدت ملی به علت مشکل و مسئله زبان ناقص است، او می‌نویسد: «به واسطه بی‌سوادی مردم ایران از یک طرف، و از طرف دیگر به سبب اختلاف لسان میان ترک زبانهای آذربایجان [جالب اینکه در جاهای دیگر با این کلمه مخالف است و مردم آذربایجان را از ترک خوانده شدن برحذر می‌دارد] و عرب زبانهای خوزستان و فارسی زبانان سایر ولایات، وحدت ملی ما از حیث زبان ناقص است» [۲۱]. البته با گذشت پنجاه سال که نرخ باسوادی در ایران از حدود ۲۵ درصد به ۸۰ درصد رسیده است، باز شاهد ناقص بودن این وحدت از حیث زبانی هستیم. ایشان برای رفع این معضل و برقراری کامل وحدت ملی می‌نویسد: «باید ما همه ایده‌آل پان‌ایرانیسم یعنی (اتحاد

ایران) داشته باشیم. دولت ما باید وسائلی را اتخاذ نماید که در طول زمان وحدت ملی ما را از حیث زبان تکمیل نماید و این کار چندین راه دارد که بعضی از آنها را که به خاطر می رسد می گوئیم:

۱) ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت

۲) کشیدن راههای آهن و مربوط و متصل نمودن کلیه نقاط مملکت به یکدیگر تا بواسطه اختلاط و آمیزش زیاد میان طوایف مختلف ایرانی، یگانگی کامل پیدا شود.

۳) تغییر دادن محل سکومت بعضی ایلات، یعنی مثلاً ایل ترک یا عرب زبان و اگر شرائط اقتصادی اجازه می دهد، ببرند به فلان ایالت که فارسی زبان هستند و آنها را شهر نشین نمایند و بالعکس. بعضی از ایالات فارسی زبان را باید به آذربایجان یا عربستان [خوزستان فعلی] برد و در آنجا شهرنشین نمود.

۴) تقسیمات جدید ایلات و ولایات و از میان بردن اسامی آذربایجان، خراسان، کرمان، عربستان و غیره.

بهر حال محمود افشار و دهها همفکر او دست به دست هم دادند و اندیشه های شونیستی خود را در قالب شعارهای زیبای برقراری و تکمیل وحدت ملی و مبارزه با خطرهای خیالی مطرح نمودند. در راستای رسیدن به این اهداف، نامهای شهرهای بسیاری عوض گردید و مردم مظلوم و بیچاره مناطق آواره سرزمینهایی گشتند که نسبت به آن بیگانه بودند. البته دیگر امروز نیاز چندانی به این جابه جایی های قبیله ای نیست زیرا ترک و آذربایجانی بیچاره [اعم از تحصیل کرده یا بی سواد] مجبور است برای کسب درآمد و تأمین زندگی راهی دیار غربت گردد و در کویرها و تهران دود زده هویت اصیل آذربایجانی و زبان ترکی خود را به متاع تأمین یک زندگی از دست بدهد. به یقین در این هنگام محمود افشارها در قبر خود راحت خواهند خوابید و از پیاده شدن دیدگاههایشان شاد خواهند شد. اما یقین دارم که نسل جدید و هویت جوی ملی آذربایجان بیدار می شود و دیری نخواهد پایید که در قبرهای خود بلرزند و به یقین آن روز، روز اعاده حقوق مظلومان آذربایجان و خوزستان و... است و آن روز را می توان روز تکمیل وحدت واقعی ملی دانست.

مراجع:

۱- گفتار ادبی (کتاب اول)، نوشته دکتر محمود افشار یزدی، از دیباچه کتاب نخستین، چاپ ۱۳۵۳ هـ ش

۲- گنجینه مقالات (جلد اول)، مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید، نوشته دکتر محمود افشار یزدی، از بخش دیدار دوستان و مختصر شرح

حالی از نگارنده، چاپ ۱۳۶۸

۳- همان مرجع

- ۴- همان منبع، مقاله "مسئله ملیت و وحدت ملی ایران"
- ۵- همان منبع، مقاله "ملت و ملیت ایران" - کنفرانس دکتر محمود افشار در انجمن ادبی ایران (دوشنبه ۵ مرداد ۱۳۰۹)
- ۶- همان منبع
- ۷- دوازده قرن سکوت، ناصر پورپیرار، ص ۸۸، چاپ ۱۳۷۹، ه. ش
- ۸- همان کتاب، ص ۱۰۲ و ۱۰۳
- ۹- همان منبع، مقاله "سید جمال الدین یا یک بازی تازه سیاسی"
- ۱۰- همان منبع، مقاله "یگانگی ایرانیان و زبان فارسی"
- ۱۱- همان منبع، مقاله "پیش سخن برای تاریخ و زبان در افغانستان"
- ۱۲- همان منبع، مقاله "خطرهای سیاسی"
- ۱۳- همان مرجع
- ۱۴- همان منبع، مقاله "ایران و مسئله آذربایجان"
- ۱۵- همان منبع، مقاله "یگانگی ایرانیان و زبان فارسی"
- ۱۶- همان منبع، مقاله "غائله خوزستان"
- ۱۷- همان منبع، مقاله "سرکشی ترکمانان"
- ۱۸- همان منبع، مقاله "یگانگی ایرانیان و زبان فارسی"
- ۱۹- همان منبع، مقاله "قلمرو زبان فارسی"
- ۲۰- همان منبع، مقاله "ایرانیان و افغانستان از لحاظ وحدت تاریخی و سیاسی"
- ۲۱- همان منبع، مقاله "سیاست اداری و وحدت ملی ایران"